

نقد
اقتصاد سیاسی

اعتراض‌های اجتماعی در بستر تاریخ



مارسل فن درلیندن

ترجمه‌ی کاووس بهزادی

نقد اقتصاد سیاسی

بهمن‌ماه ۱۳۹۶

درآمد

تردیدی نیست که اروپای امروز بدون خیزش‌ها، جنبش‌های اجتماعی و اشکال روزمره‌ی مقاومت جمعی سیمای کاملاً متفاوتی داشت. هستی امروز ما را به میزان بسیار زیادی مبارزات اصناف، اتحادیه‌ها و احزاب، جنگ‌های دهقانی و انقلاب‌ها رقم زده‌اند. با این حال، تاریخ‌نگاران برای دوره‌ای طولانی چندان علاقه‌ای به پرداختن به اعتراض‌های قشرهای فرودست نداشتند. به «آشوب‌ها» بیش‌تر چونان تلاطم احساسات توده‌های از راه به در شده نگاه شد که در برابر هرگونه پژوهشی دور خودشان حصار کشیده‌اند. این وضعیت تازه در نیمه‌ی سده‌ی بیستم، و به‌خصوص از دهه‌ی ۶۰ به بعد تغییر کرد. چرا که دیگر اغلب خود این تاریخ‌نگاران در اعتراض‌ها و جنبش‌های اجتماعی شرکت داشتند و می‌توانستند به‌طور مشخص ببینند که چه‌گونه اشکال مقاومت تکامل پیدا می‌کنند و تحت چه شرایطی شانس موفقیت دارند. از این‌رو چشم‌انداز جدیدی شکل گرفت که از منظر کلی با مفاهیم وضعیت‌ساختاری، توانمندی، و پیکربندی تبیین می‌شود. وضعیت‌ساختاری، فضای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را تشریح می‌کند که در چارچوب آن اعتراضات نمود می‌یابد (میزان سرکوب دولتی، استقلال رسانه‌های گروهی و غیره). توانمندی به این معناست که معترضان به چه ابزارهایی برای بسیج و سازمان‌دهی احتیاج دارند، برای روابط اجتماعی، ابزارهای ارتباطی، مکان‌هایی برای ملاقات، سخنگویان برجسته و منابع مالی. پیکربندی بدین معنا که معترضان مقاومت‌شان را از طریق نظام معینی از عقاید و برداشت‌ها توجیه و بیان و البته آن را نیز پس از مدت کوتاهی اصلاح می‌کنند. این سه مفهوم به همراه هم روشن می‌کنند که اعتراض‌ها همیشه بر بستر سیاسی معینی بسط و تکامل پیدا می‌کنند و کمابیش به یک ایدئولوژی مشخص، هم برای به رسمیت شناخته شدن‌شان احتیاج دارند و هم به‌عنوان ابزاری مادی و فردی برای بیان مؤثر مقاصدشان. گفتن ندارد که تمامی این عناصر دائماً تغییر می‌کنند. سرکوب، رسانه‌های گروهی، نظام ایدئولوژیک و توانمندی‌های ضروری در مناطق مختلف و در هر دوره‌ای با یکدیگر متفاوتند.

در تاریخ اروپا در درجه‌ی نخست سه فرایند تأثیرات درازمدتی روی عملکرد اعتراضات گذاشتند: رشد و گسترش دولت‌ها، سرمایه‌داری و شهرها.

فرایند تکوین دولت در اوایل قرون وسطی کندتر و از اواسط هزاره سریع‌تر شد. این فرایند - به‌رغم تأخیراتی که با آن مواجه شد - حدود سال ۱۹۰۰ به پایان رسید. تا سده‌ی هجدهم دولت‌های اروپایی یا بسیار کوچک (شهرهای بندری با مناطق تحت نفوذشان) بودند و یا ترکیبی از دولت‌های بخش‌های مناطق نسبتاً مستقل. تا سده‌های هجدهم و نوزدهم پادشاهان و قیصرها برای گرفتن مالیات و سربازگیری از جمله به حمایت نمایندگان محلی فرودست‌شان وابسته و متکی بودند. به همین دلیل دولت‌های بزرگ انسجام بسیار شکننده و ضعیفی داشتند که ناهمگونی زبانی، فرهنگی و حقوقی بیان‌گر این موضوع است. روند رشد و بسط این دولت‌ها بسیار کند بود. حدود سال ۱۵۰۰ اروپا تقریباً ۵۰۰ واحد سیاسی مستقل، با میانگین ۶۱۱۶ کیلومتر مربع مساحت و میانگین ۱۲۴ هزار نفر

جمعیت داشت. ۴۰۰ سال بعد فقط ۳۰ دولت با متوسط مساحت ۱۰۱۳۸۹ کیلومتر مربع و میانگین ۷,۷ میلیون نفر سکنه باقی ماندند. این رشد با تغییر ساختار درونی همراه بود. پادشاهان به تدریج موفق شدند که از شاهزادگان محلی سلب قدرت کنند و سیستم واحدی برای مالیات‌ستانی، قانون‌گذاری و انحصار قهردولتی و چیزی شبیه به آن به وجود بیاورند.

هم‌زمان فرایند مهم دیگری نیز بسط و تکامل پیدا کرد. اقتصاد اروپا در آغاز دوران ما عمدتاً کشاورزی (همراه با پیشه‌وری) بود که جهت‌گیری‌اش تولید وسایل معاش و احتمالاً بازارهای محلی بود، اگرچه اشکال ابتدایی از تجارت راه دور همواره وجود داشت. از سده‌ی چهاردهم تأثیر تولید کالایی، صنعت‌گری و تجارت به نحو چشم‌گیری افزایش پیدا کرد، روندی که با کشف آمریکا و مراوده‌ی تجاری با افریقا از طریق کشتی سریع‌تر شد. سیستم حمل‌ونقل بانی نفوذ به بخش‌های بزرگی از مناطق روستایی شد: انقلاب صنعتی اواخر قرن هیجدهم بدو از بطن همین سامانه‌های حمل‌ونقل، با کارخانه‌ها و توده‌های کارگران تکوین پیدا کرد. ترکیب تکوین دولت و رشد سرمایه‌داری به گرایش اساسی سومی منجر شد: افزایش شمار و مساحت شهرها. در سال ۱۰۰۰، ۹,۷ درصد (با بیش از ۵۰۰۰ سکنه)، در سال ۱۵۰۰، ۱۰,۷ درصد، حدود سال ۱۸۵۰، ۱۸,۹ درصد و در سال ۱۹۸۰، ۶۶,۵ درصد از مردم اروپا در شهرها زندگی می‌کردند.

این سه فرایند به میزان بسیار زیادی تکامل اشکال و محتوای اعتراضات اجتماعی را تعیین کردند. در اوایل دوران ما، شکایت اعتراض‌کنندگان اغلب خصلت محلی داشت و مطالبات آن‌ها متوجه حاکمان منطقه، تجار و غیره و یا این‌که متوجه افراد با نفوذ برای اعمال فشار بر روی حکومت مرکزی بود. در گذشته هنوز جنبش‌های اجتماعی با سازمان‌های نهادینه شده وجود نداشتند. به‌خصوص از انقلاب صنعتی و تحکیم و تثبیت دولت‌های ملی بین سال‌های ۱۷۵۰ و ۱۸۵۰ شکایت‌کنندگان بیش‌تر خصلت فرامنطقه‌ای یا حتی ملی به خود گرفت و حاکمان در مرکز به‌طور مستقیم مخاطب آنان قرار گرفتند و جنبش‌های اجتماعی به مفهوم امروزی آن به وجود آمد. در نتیجه، فهرست مطالبات آن‌ها نیز تغییر کرد. اعتراضات «پیشامدرن» اغلب خصلت برخورد شخصی داشتند. آن‌ها به‌مدد نوایی گوشخراش (Charivari, Rough Music) مخالفانشان را از لحاظ اخلاقی و اعتبار شخصی زیر سؤال می‌بردند، و یا به آن‌ها از طریق دادگاه‌های نمایشی و خیابانی، مسخره کردن و دشنام‌گویی حمله می‌کردند و یا این‌که آن‌ها را از طریق آتش‌افروزی، سرقت اموال و قتل، مجازات می‌کردند. اعتراضات «مدرن» بیش‌تر برعلیه قوانین و اقدامات معین یا برعلیه مدافعان آن‌ها بود. معترضان از طریق تظاهرات، بلوکه‌کردن، اعتصابات و گردهم‌آیی‌ها برعلیه نابرابری‌ها مبارزه می‌کردند.

کانون توجه من در این‌جا اشکال اعتراض‌های عمومی است که برای همگان قابل‌رؤیت است. اما در این‌جا نباید این نکته را نادیده بگیریم که اعتراض علنی فقط یک شکل از مقاومت جمعی (کلکتیو) و حتی شکل نسبتاً نادر آن

است. اشکال «فرعی» مقاومت (که در آنها از مقابله‌ی علنی و مستقیم با حریف خودداری می‌شود) به مراتب بسیار متنوع‌تر و دربرگیرنده‌ی زیرپا گذاشتن غیرمستقیم قوانین («ظفره رفتن از اجرای قوانین»، و یا انجام وظیفه‌ی صرف بر مبنای موازین تعیین شده و نه کاربیش‌تر) و یا همچنین اقداماتی نظیر آتش‌افروزی، یا قتل بدون برعهده گرفتن علنی مسئولیت آن از طرف یک فرد یا یک گروه است.

بین دو دوره تمایز می‌گذارم. دوره‌ی اول دربرگیرنده‌ی قرون وسطی و فاصله‌ی زمانی گذار به جامعه‌ی کاملاً تکامل یافته‌ی سرمایه‌داری است. این دوره در اروپای غربی (به‌خصوص در انگلستان و هلند) بسیار کوتاه‌تر از اروپای شرقی بود. دوره‌ی دوم دربرگیرنده‌ی سال‌هایی است که «سرمایه‌داری خود را تثبیت کرد» (یعنی به‌عنوان صورت‌بندی اجتماعی که از طریق تولید کالایی عمومی شده خصلت‌بندی شد و نیروی کار، ابزار تولید و محصول کار عمدتاً به‌مدد سازوکار بازار در گردش قرار می‌گیرند). و علاوه بر این دربرگیرنده‌ی دیکتاتورهای «سوسیالیسم واقعاً موجود» در اتحاد شوروی و اروپای شرقی نیز می‌شود.

اعتراض‌های قبل از سرمایه‌داری آغازین و هنگام آن

اعتراض‌های دهقانی

کشاورزی تا سده‌ی هجدهم مهم‌ترین شاخه‌ی اقتصادی اروپا بود، اگرچه تجارت و بعدها صنعت به تدریج اهمیت‌شان افزایش پیدا کرد. دهقانان فقط مواد غذایی تولید نمی‌کردند، بلکه مالیات را اغلب به شکل کار، و محصول کار نیز پرداخت می‌کردند. پرداخت مالیات به شکل پول به تدریج افزایش پیدا کرد و متداول شد. عادات و رسوم، حقوق و دست‌آوردهای گروه‌های دهقانان از طریق خصوصی‌سازی زمین‌های مشاع و افزایش فشار مالیاتی و همچنین تحت تأثیر جنگ‌ها، بیماری‌های همه‌گیر (طاعون)، اقدامات مرکزگرایانه‌ی نهادهای دولتی و ایده‌های شکل گرفته برای سودآوری مورد تعرض قرار گرفتند. دهقانان اغلب به چنین رویکردهایی که باعث بدتر شدن وضعیت آنها می‌شد، مدت زمانی نسبتاً طولانی تن می‌دادند، تا این‌که به بهانه‌ای پیش‌پا افتاده به مقاومت علنی دست می‌زدند. برای خانوارهای دهقانی اقتصاد اخلاقی نقش مرکزی ایفا می‌کرد، به این معنا که همه، حتی حاکمان، می‌بایستی از هنجارهای معینی برای برابری اجتماعی و مرتبت اجتماعی تبعیت می‌کردند. زیرپا گذاشتن این هنجارها توسط حاکمان توجیه‌گر اعتراضات گسترده بود.

شورش‌های دهقانان در قرون وسطی وجود داشتند، به‌طور نمونه جنگ دهقانان در نورماندی در سال ۹۹۶ زمانی که کنت ریچارد دوم هنوز سرکار بود، اما این شورش‌ها از سده‌ی سیزدهم در بسیاری از مناطق اروپا اهمیت بیش‌تری پیدا کردند. یک پیش‌شرط مهم برای چنین اعتراضاتی وجود ساختارهای نسبتاً مستقل و خودگردان، نظیر سیستم‌های

آبیاری فرامنطقه‌ای در غرب فلاندرن، گردهم‌آیی‌های منطقه‌ای در سوئد، یا جماعات روستایی در اروپای مرکزی بود. تا آنجایی که اطلاع داریم، این شبکه‌های اجتماعی نقطه‌ی عزیمت اینگونه شورش‌های دهقانی بودند که شکل‌گیری آن‌ها خود پی‌آمد تکامل تاریخی معینی بود. جماعت‌های روستایی در درجه‌ی نخست با به‌وجود آمدن بهره‌ی جنسی اهمیت پیدا کردند. بهره‌ی جنسی در بعضی از مناطق اروپا (از جمله در اروپای مرکزی) از کار بهره یا بیگاری شکل گرفت، در حالی که در بعضی مناطق اروپا (نظیر سوئد) تا آن زمان وابستگی شخصی به ارباب و بیگاری وجود نداشت. در دوران گذار از بهره‌ی بیگاری به بهره‌ی جنسی جماعت‌های مستقل مسکونی خانوارهای دهقانان شکل گرفت که هر خانوار خانه و باغچه‌ی مستقل خود را داشت و با دیگر خانوارها به‌طور مشترک بر روی زمین (چراگاه و جنگل) متعلق به جماعت کار می‌کرد. چنین روستاهایی اشکال خودگردان مردسالارانه را تکامل دادند که در آن‌ها همایش مردان مالک خانه‌ی دهقانی به مرکز قدرت این جماعات تبدیل شده بود. در صورتی که مالکان زمین‌ها یا قصرها به هر نحوی جماعات روستایی را تهدید می‌کردند، آن‌ها از بستر مشترکی برای مقاومت برخوردار بودند.

اعتراض‌های دهقانان با گذشت زمان ابعاد گسترده‌تری به خود گرفتند. این اعتراض‌ها که در ابتدا اغلب خصلت محلی داشتند، در اواخر قرون وسطی معمولاً کل یک منطقه با روستاهای زیادی را دربر می‌گرفتند. به احتمال بسیار زیاد گسترش افق اعتراض‌های دهقانان واکنشی به فرایندهای تشکیل دولت بود که با اقدامات (از جمله مالیات‌ستانی) گسترده و فرامنطقه‌ای به پیش برده می‌شدند. اعتراض‌های پایه‌ای عموماً با مطالبات ساده در یک منطقه به وجود می‌آمد و در اعتراض‌های فرامنطقه‌ای مطالبات عمومی و اساسی را مطرح می‌شد. اما این به معنای تمایز عمده و اساسی بین این اعتراض‌ها نبود، چراکه حتی اعتراض‌های فرامنطقه‌ای نیز در کنار نارضایتی عمومی بیان‌گر بسیاری از درخواست‌ها و شکایت‌های ویژه‌ی مربوط به یک منطقه نیز می‌شد. همواره مسأله‌ی اصلی دهقانان این بود که حقوق قدیمی را حفظ و ادامه‌ی زندگی‌شان را تضمین کنند.

یکی از گسترده‌ترین شورش‌های دهقانان در فلاندرن شکل گرفت که بر علیه برآورد دلخواهانه و خودسرانه‌ی مالیات‌ها بود. این شورش با ناآرامی‌های پراکنده در ماه‌های اکتبر و نوامبر سال ۱۳۲۳ شروع شد و به سرعت به یک طغیان گسترده در تمام منطقه تبدیل که به مدت پنج سال طول کشید. دهقانان رهبران خود را انتخاب کردند و مأموران و اشراف هم‌دست با کنت را از فلاندرن بیرون کردند. آن‌ها همچنین مایملک تبعیدیان را مصادره و بین خودشان تقسیم کردند. شورشیان ارتش خود را سازمان‌دهی کردند و از اواسط سال ۱۳۲۵ نمایندگان خود را به جای جانشینان کنت در ۱۰ ناحیه از مجموع ۱۴ ناحیه برگماردند. وظیفه‌ی این نمایندگان جمع‌آوری مالیات، تشکیل دادگاه و پرداخت مواجب به کسانی بود که برای آن‌ها کار می‌کردند. با وجود این که این جنبش در روستاها شروع شده بود، اما بسیاری از ساکنان شهرها نیز از این جنبش طرفداری کردند. به این ترتیب آن‌ها حتی در بسیاری از شهرها دست به شورش زدند و از سال ۱۳۲۵ در شهرهای مختلف قدرت را به دست گرفتند. سرانجام در اوت ۱۳۲۸ پادشاه

فرانسه به کمک پاپ ارتش را به فلاندر فرستاد و به شورشیان حمله کرد و پس از نبردی که در آن بیش از ۳۰۰۰ نفر از دهقانان فلانمن به قتل رسیدند، شورشیان را شکست داد و به «پاک‌سازی» گسترده دست زد.

اطلاعات به مراتب بیش‌تری در مورد قیام دهقانان شمال فرانسه در ماه مه سال ۱۳۵۸ داریم که به نام ژاکری (Jacques Bonhomme) که در آن زمان نام تحقیرکننده برای یک دهقان بود) معروف است. در اثنای جنگ صدساله (۱۳۳۷-۱۴۵۳) پس از آن که انگلیسی‌ها ژان دوم پادشاه فرانسه را به اسارت گرفتند (۱۳۵۶) و دو فرد دیگر برای نشستن به تخت پادشاهی با یکدیگر رقابت می‌کردند، و دهقانان با جنگ، طاعون و غارت و چپاول مزدوران حکومت دست به گریبان بودند، شورش‌هایی در دره‌ی اویزه در شمال پاریس صورت گرفت. شورشیان تحت رهبری گیلیم کاله به قتل عام و بیرون انداختن خانواده‌های اشراف دست زدند و بیش از ۱۵۰ قصر و قلعه را آتش زدند. پادشاه ناوارا شارل دوم که به شارل دوم خبیث نیز معروف بود، به سرعت ارتشی برپا کرد و در ۱۰ ژوئیه ۱۳۵۸ در نبرد مللو ارتش دهقانان را شکست داد. گیلیم کاله و حدود ۲۰،۰۰۰ نفر از شورشیان به قتل رسیدند. با این حال دهقانان فرانسه هنوز کاملاً شکست نخورده بودند. پس از مدت کوتاهی (تقریباً بین سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۴۰۰) در مرکز فرانسه دهقانان به شورش جدیدی دست زدند که به جنبش توخین معروف شد که از نظر اجتماعی بیش‌تر خصلت سارقان مسلح را به خود گرفت.

در انگلستان نیز جنگ صدساله علت شورش‌های دهقانان بود. قیام دهقانان در سال ۱۳۸۱ از تبعات عدم موفقیت نظامی در سال‌های ۱۳۷۰ و اخذ مالیات جدید به نام ریچارد دوم پادشاه نوجوان وقت بود. نارضایتی دهقانان به‌ویژه متوجه جان فن گنت مشاور بانفوذ پادشاه و روبرت هالس رئیس جامعه‌ی مذهبی یوهانیترا، نماد ثروت کلیسا بود. تحت رهبری پیشه‌وری به نام والتر تایلر ارتش شورشیان از ۵۰،۰۰۰ نفر دهقان تشکیل شد، که ابتدا کانتربری را تصرف و پس از آن به طرف لندن حرکت کرد و در تور سیمون زودبری اسقف اعظم انگلستان را کشت. ریچارد دوم که در آن زمان ۱۵ سال بیش‌تر نداشت، اعلام آمادگی کرد که با تایلر مذاکره کند. شهردار لندن نیز در این ملاقات حضور داشت که از گستاخی‌های تایلر خشمگین شد و او را با شمشیرش به قتل رساند. بعد از قتل تایلر ریچارد دوم قول بخشش به شورشیان داد و آن‌ها را به خانه‌های‌شان فرستاد. اما به قول خود عمل نکرد و رهبران شورشیان را کشت. هم قیام ژاکری در فرانسه و هم قیام دهقانان در انگلستان فقط چند هفته ادامه داشتند. تنش‌ی طولانی‌تر، مثل فلاندر در سده‌ی پانزدهم به دلیل افزایش فشار مالیات‌ها در سوئد و مدت کوتاهی پس از آن در مناطق بزرگی از اسکاندیناوی شکل گرفت. به احتمال بسیار زیاد خبر مبارزه‌ی هوزیتن در شروع جنگ تأثیر داشته است. جنگ در طولانی‌ترین روز سال ۱۴۳۴ در مرکز این کشور پس از آن که مردم خشمگین قلعه‌ی بورگنیس و چند روز بعد دهقانان قلعه‌ی لاگلوزاگوپنیک را آتش زدند، شروع شد. مدت کوتاهی پس از شروع جنگ دهقانان مناطق دیگر از شورشیان حمایت کردند. ارتش شورشیان متشکل از سربازان سپردار که در رأس آن‌ها انگلبرکت

انگلبرکتسون بود به سمت اوپسالا حرکت کرد. انگلبرکتسون در اوپسالا خواستار کاهش مالیات‌ها شد که اشرافی که در آنجا حضور داشتند چاره‌ی جز قبول درخواست شورشیان نداشتند. جنبش با توجه به این پیروزی گسترش پیدا کرد. همچنین در شمال سوئد و فنلاند قصرها و قلعه‌ها به آتش کشیده شدند. انگلبرکتسون و ده‌ها هزار نفر از پیروانش استکهلم، مهم‌ترین مرکز تجاری کشور را محاصره کردند. اما وضعیت وقتی تغییر کرد که شورشیان در پاییز ۱۴۳۴ به بالاترین ارگان اشرافیت، شورای اشراف در وادستنا، حمله کردند و کسانی را که در این شورا بودند وادار کردند که پیمان وفاداری و فرمان‌برداری‌شان را با پادشاه دانمارک فسخ کنند. اشراف از این زمان به بعد «متحد» دهقانان بودند که منافع بسیار متفاوتی با آن‌ها داشتند. بدین ترتیب تضادها بین شورشیان افزایش پیدا کردند. دهقانان مناطق مختلف از انگلبرکتسون حمایت کردند و دهقانان در نروژ از ۱۴۳۶ دست به قیام زدند و ساکنان فقیر شهرهای سوئد نیز به آن‌ها پیوستند. در ماه مه ۱۴۳۶ یکی از اشراف بلندپایه انگلبرکتسون را به قتل رساند. اما قتل او به معنای پایان جنگ دهقانان نبود. اریک پاوکه جانشین انگلبرکتسون شد، ولی او نیز در سال ۱۴۳۷ اسیر و سپس اعدام شد. بدین ترتیب دهقانان در جنگ شکست خوردند، اما آن‌ها در این جنگ به پاره‌ای از موفقیت‌ها، از جمله کاهش فشار مالیات‌ها دست یافتند.

شاید گسترده‌ترین اعتراض دهقانان در قرون وسطی در کاتالونیا در اواخر سده‌ی پانزدهم بروز کرد. مالکان بزرگ به دلیل بیماری همه‌گیر طاعون آزادی دهقانان فرمان‌برشان را بسیار محدود کردند و برای آن‌ها مالیات‌های جدیدی (از جمله مالیات بر ازدواج) وضع کردند که باعث نارضایتی گسترده‌ی ساکنان فقیر روستاها شد. روستاییان که به شکل غیرقابل‌انتظاری بسیار خوب سازمان‌دهی شده بودند، برای ابراز شکایات‌شان به پادشاه وقت نمایندگانی را به ناپل فرستادند. از آنجایی که این شکایات به شکل خواهش و تمنا، به نتیجه‌ای نرسید، از سال ۱۴۶۲ قیام‌هایی صورت گرفت. اولین موج مبارزات تقریباً به مدت ده سال طول کشید که از موفقیت‌چندانی برخوردار نبود. قیام دوم از سال ۱۴۸۴ آغاز شد که به پیروزی انجامید: در سال ۱۴۸۶ پادشاه وقت سرواژ را لغو کرد. پویش اقتصادی ناشی از لغو سرواژ باعث تقویت رشد و توسعه‌ی اقتصاد کاتالونیا برای سده‌های بعدی شد.

در امپراتوری مقدس روم نیز از سده‌ی چهاردهم تا دوران اصلاح دینی جماعت‌های دهقانی رادیکال شدند. بر مبنای تخمین‌های پیتر بلیک (۱۳: ۱۹۸۸) اگر تعداد ناآرامی‌ها را به سن هر «نسل»، یعنی ۲۵ سال تقسیم کنیم، «در سده‌ی چهاردهم هر نسل فقط یک قیام، در نیمه‌ی دوم سده‌ی پانزدهم شش تا هشت و در فاصله‌ی زمانی بین ۱۵۰۰ تا ۱۵۲۵، هجده قیام را تجربه کرده است.» همچنین مطالبات قیام‌کنندگان نیز همواره تعمیق پیدا می‌کرد. اگر در ابتدا فقط بعضی از امتیازات یا اقدامات بعضی از افراد در حکومت زیر سؤال برده می‌شد، در آغاز سده‌ی شانزدهم تلاش‌هایی برای نقد بنیادین نهادهای حکومتی صورت گرفت که اغلب اما شخص اول دولت (پادشاه) از این انتقاد مصون باقی می‌ماند.

پس از آن که در مناطق مختلف جنوب غربی آلمان بین سال‌های ۱۴۹۳ تا ۱۵۱۷ توطئه‌های بی‌ثمر پراکنده‌ی دهقانان (جنبش کلیم پوشان) صورت گرفتند، جنگ دهقانی در سال‌های ۱۵۲۵/۲۶ شکل گرفت که جنوب آلمان، اتریش و سوییس را در بر گرفت و نقطه‌ی عطف جنبش اعتراضی دهقانان در اروپای مرکزی بود. در این‌جا نیز اعتراضات به علت افزایش مالیات‌ها شکل گرفتند. در فوریه و مارس ۱۵۲۵ سه گروه مسلح به گرز و داس از تقریباً ۳۰,۰۰۰ دهقان سوابی بوجود آمدند: گروه الگور در لویباس، گروه بالترینکر در حوالی بیبراخ و گروه زه در نزدیکی لینداوی. نمایندگان سه گروه در شهر آزاد مینگن با یکدیگر ملاقات کردند و پس از مذاکرات جدی در بیستم مارس ۱۵۲۵ مطالبات‌شان را در ۱۲ ماده مطرح کردند که مطالبات اصلی آن‌ها شامل لغو سرواژ و برخی مالیات‌ها، پس دادن مراتع و جنگل‌های متعلق به جماعت که مالکان تصاحب کرده بودند به دهقانان، کار اجباری فقط در ازای پرداخت مواجب و حق انتخاب آزاد کشیش توسط خود جماعات بودند. دهقانان سویسی مناطق شمالی سوابی با پیروی از دهقانان سوابی جمعیت هم‌پیمانان را برای تضمین همبستگی با یکدیگر تأسیس کردند. «دوازده ماده» و نظام‌نامه‌ی جمعیت هم‌پیمانان اسنادی هستند که از نظر تاریخی ارزش به‌سزایی دارند: این اسناد نه فقط بیان‌گر شروع مقاومت نوشتاری دهقانان است، بلکه علاوه بر آن امکان مقاومت متحد و تبلیغ نظام‌مند را به وجود آوردند که در آن مبلغانی نظیر توماس مونترس نقش مهمی ایفا کردند. این دو سند با شمارگان بسیار بالایی چاپ و پخش شدند. در مقابل اشراف با حمایت مالی تاجر آکسبورگی فوگر ارتش خودشان را تشکیل دادند. از ژوئیه‌ی سال ۱۵۲۵ پس از مجموعه‌ای از نبردها با قربانیان بسیار زیاد، پیروزی اشراف دیگر قطعی شده بود. در ماه سپتامبر نظم قدیمی به‌طور کامل برقرار شده بود. در این نبردها حدود صد هزار دهقان کشته شدند و سرکوب‌های گسترده ادامه پیدا کرد.

در اروپای شرقی نیز روند مشابه‌ای شکل گرفت، اگرچه دیرتر، اما قدرمسلم بسیار رادیکال‌تر. در سده‌های هفدهم و هیجدهم در روسیه چهار قیام دهقانی شبیه به جنگ داخلی به رهبری ایوان بولونیف (۱۶۰۱/۰۷)، استفان رازین (۱۶۷۰/۷۱)، کوندراتی بولاوین (۱۷۰۷/۰۸) و ژملیان پوگاچف (۱۷۷۳/۷۴) صورت گرفت. در این مبارزات نه فقط دهقانان یا سرف‌ها، بلکه حتی قزاق‌ها، ساکنان شهرها و حتی برخی پومشک‌ها Pomščik (نوعی رعیت) نیز شرکت کردند. قیام پوگاچف بخشی از یک سلسله اعتراض‌های گسترده‌ی دهقانی از سال ۱۷۶۲ و در عین حال از گسترده‌ترین آن‌ها بود. پوگاچف قزاق، سرباز قدیمی جنگ هفت ساله (۱۷۶۳ - ۱۷۵۶) و جنگ شش ساله‌ی روسیه با ترکیه، ارتش دهقانی بزرگی را تشکیل داد که بسیاری از کشیش‌ها نیز از او حمایت کردند. او خود را پتر سوم نامید و مدعی شد که او فرمانروای قانونی روسیه است و نه کاترین کبیر. در سال ۱۷۷۳ نیروهای پوگاچف شهرهای سامرا و کازان را تصرف کردند؛ آن‌ها حتی توانستند برای مدت کوتاهی منطقه‌ی بزرگی را بین ولگا و اورال تحت کنترل خود درآورند. در اواخر سال ۱۷۷۴ شورشیان از ارتش تزار شکست خوردند و پوگاچف در سال ۱۷۷۵ در مسکو اعدام شد.

در اوایل سده بیستم حتی در رومانی قیام دهقانی ژاکری [مشابه قیام‌های دهقانی فرانسه در سال ۱۳۵۸] شکل گرفت. در این‌جا اعتراض‌های دهقانان بر علیه اجاره‌داران (اغلب یهودی) زمین بود که به جای مالکان زمین از دهقانان بهره‌ی مالکانه می‌گرفتند. این قیام دهقانان که در مارس ۱۹۰۷ شروع شد به سرعت به کل ملداوین و به بعضی از مناطق ولاخای گسترش پیدا کرد. دهقانان با شعار «ما زمین می‌خواهیم» بسیاری از اجاره‌داران زمین‌ها را به قتل رساندند و یا مجروح کردند و دارایی مالکان زمین‌ها را غارت کردند. دولت اعلام وضعیت فوق‌العاده کرد و با بسیج ۱۴۰,۰۰۰ سرباز شورشیان را با خشونت بسیار زیادی سرکوب کرد.

مبارزات اصناف

اصناف - سازمان دایمی محلی گروه‌های شغلی معین که قدرت محلی، منطقه‌ای یا مرکزی آن‌ها را به رسمیت شناخته بود و هدف مهم‌شان این بود که رقابت را از بین ببرند - بیش‌تر در شهرهای اروپای مرکزی و غربی و قدر مسلم در مناطق دیگر نیز وجود داشته‌اند. هرچه که شهرها مهم‌تر شدند به همان نسبت نیز اهمیت اصناف افزایش پیدا کرد. ساکنان شهرها از سده‌ی دوازدهم برای آزادی‌شان از دست حاکمان فئودال و کلیسا تلاش کردند. این گرایش در آغاز در مناطق ازلحاظ اقتصادی پیشرفته‌ی اروپا، فلاندرن و شمال ایتالیا دیده شد. اما محدود به این مناطق نماند و به سرعت به فرانسه، سوئد و اروپای مرکزی گسترش یافت. با وجود این‌که این مبارزات اغلب مبارزات واقعی مردم بودند که تمام قشرهای مردم در شهرها در آن‌ها حضور داشتند، نقش اصناف در این مبارزات آزادی‌خواهانه کانونی بود. اما نتیجه‌ی این مبارزات دموکراسی واقعی نبود، بلکه همواره به سرکار آمدن الیگارش‌ی گروه کوچکی از خانواده‌های بانفوذ می‌انجامید. در فلاندرن اغلب پارچه‌بافان، در فلورانس پوپولو گراسو («مردم چاق» [افراد ثروتمند که اغلب چاق و فربه بودند در مقابل افراد فقیر که اغلب لاغر و نحیف]) به قدرت رسیدند که بیش‌تر اصناف کم‌تر معتبر از آن‌ها حمایت می‌کردند، اما با طرد قشرهای پایینی صنعت‌گران که هنوز به عنوان صنف سازمان‌دهی نشده بودند.

بخش‌های مختلف ساکنان شهرها، اصناف سنتی صنعت‌گران و علاوه بر آن کارگرانی که به کارگاه‌های اوایل سرمایه‌داری وابسته بودند بر علیه الیگارش‌ی به اقداماتی دست زدند. پارچه‌بافان و نساجان در والنسیا در ۱۲۲۵ شورای شهر را عزل کردند و پس از مصادره‌ی اموال ثروتمندان فراخوان به تشکیل کمون دادند. در سال ۱۲۵۳ در لیگه/لوئیک، ۱۲۵۵ در دینانت و ۱۲۹۹ در هوی بر علیه اشراف در شهرها به قیام دست زده شد. در ۱۲۷۴ پی‌آمد دسیسه‌ی پارچه‌بافان و نساجان در کنت سرکوب شدیدی بود که شورشیان را به فرار به برانت، منطقه‌ای نزدیک به این شهر، مجبور کرد. در سال ۱۲۸۰ تقریباً در تمام شهرهای فلاندرن قیام شد: این اعتراض‌ها گاهی بر علیه برخی اقدامات مالیاتی صورت می‌گرفتند و گاهی نیز بر علیه اداره‌ی غیر دموکراتیک شهر. از آنجایی که کنت فلاندرن در موارد بسیاری از شورشیان

حمایت کرده بود، اشراف شهرها از پادشاه فرانسه کمک خواستند و کنت فلاندرن در سال ۱۳۰۰ کشته شد. قشرهای پایینی بروکسل به رهبری «پترشاه» که یک نساج بود، پیش‌قراولان مقاومت برعلیه حمله‌ی فرانسویان بودند. در ژوئیه‌ی ۱۳۰۲ در کورتاریر/کورتریک نبردی بین ارتش شوالیه‌های فرانسه و شورشیان صورت گرفت که در آن نزدیک به نیمی از ۲۰۰۰ نجیب‌زاده کشته شدند. فلاندرن‌های پیروز صدها سپر طلایی را به غنیمت گرفتند و به همین دلیل نیز این نبرد به «نبرد سپرهای طلایی» معروف شد و یکی از روزهای تعطیل بلژیک است.

بر اساس آخرین برآوردها بین سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۵۵۰ در امپراتوری رایش ۲۱۰ مبارزه‌ی اصناف (که اغلب به اشتباه انقلاب‌های اصناف نامیده شده‌اند) صورت گرفته است. نتایج این مبارزات بسیار متفاوت با یکدیگر بوده‌اند. صنعت‌گران در بعضی از موارد موفق نشدند که حوزه‌ی تأثیرگذاری‌شان را تحکیم کنند و اداره‌ی شهرها، به ویژه در بسیاری از شهرهای بندری شمال آلمان به‌طور مثال برانشوایک ۱۳۸۶ - ۱۳۷۴ و لوبک ۱۳۸۴ - ۱۳۸۰ هم‌چنان در دست رجال و اشراف قدیمی باقی ماندند.

اصناف در اشتراسبورگ، بازل و چند شهر دیگر در جنوب غربی آلمان توانستند چند نماینده به شورای شهر بفرستند. در این جا برای مثال به شهر اشتراسبورگ بپردازیم. در سده‌ی سیزدهم و اوایل سده‌ی چهاردهم یک شورا بر شهر حکومت می‌کرد. هر یک از اعضای شورا یک نفر را به‌عنوان جانشین خود معرفی می‌کرد. بخش اعظم مردم ساکن شهر تأثیرگذاری سیاسی نداشتند. این امر باعث افزایش ناراضی‌ها شد. در اثنای سده‌های سیزده و چهاردهم حرفه‌ها و تجارت در اشتراسبورگ رشد کرد و ناتوانی سیاسی برای صنعت‌گران و تجار بسیار ناخوشایند بود. در سال ۱۳۰۸ شانزده شهروند شورشی در مبارزات کشته شدند. در سال ۱۳۳۲ قیام گسترده‌ای در این شهر صورت گرفت و بروز اختلافات بین خانواده‌های حاکم در شورای شهر تا درجه‌ی معینی «راه» را برای پیروزی ساکنان ناراضی اشتراسبورگ هموار کرد. شورایی ۵۰ نفره شکل گرفت که نیمی از افراد آن از نمایندگان اصناف و نیم دیگر آن از رجال و اشراف قدیمی بودند.

اصناف در بعضی شهرها به‌طور کامل بر شورای شهر مسلط شدند. برای مثال در سال ۱۳۹۶ در کلن اصناف به رهبری طلاسازان و نساجان قدرت را به دست گرفتند و بر مبنای قانون اساسی جدید (به اصطلاح عهدنامه) تنظیم‌شده، حکومت در شهر به عهده‌ی نمایندگان اصناف گذاشته شد. همین روند در راونزبورگ در سال ۱۳۴۶ یا در اسپیر در سال ۱۳۴۹ طی شد.

قیام کمون‌رو در کاستیلین گسترده‌ترین قیام شهری در اوایل دوران مدرن اروپا بود. تنش‌ها زمانی شروع شد که چند شهر از کاستیلین از سال ۱۵۲۰ با قوانین جدید مالیاتی کارل اول پادشاه ایتالیا (که مدت کوتاهی بعد از آن به‌عنوان کارل پنجم قیصر امپراتوری مقدس روم شد) مقابله کردند. رجال الیگارش در این شهرها با یکدیگر متحد دند و نه فقط خواهان کاهش مالیات‌ها بلکه خواهان رفم کل سیستم مالیاتی شدند که بر مبنای آن قدرت پادشاه نیز کم‌تر می‌شد.

صنعت‌گران از شورشیان حکومت‌های محلی حمایت کردند و در عین حال مطالبات خودشان را نیز مطرح کردند که بیان‌گر هدف آن‌ها برای افزایش گسترده‌ی نفوذ سیاسی‌شان بود. ارتش سلطنتی در سال ۱۵۲۱ با خشونت شهرهای شورشی را وادار به فرمان‌برداری از پادشاه ایتالیا کرد.

یک‌صد و پنجاه سال بعد قیام‌های گسترده‌ای دیگری در امپراتوری اسپانیا، مثلاً در ناپل که با ۳۰۰ هزار سکنه یکی از بزرگ‌ترین شهرهای اروپا محسوب می‌شد، صورت گرفت. دلیل این شورش مالیات جدیدی بر میوه‌ها بود. شورشیان در سال ۱۶۴۷ به رهبری یک تاجر ماهی به نام ماسانیلو قصرهای مأموران مالیات را غارت کردند و خواهان لغو تمام مالیات‌ها بر مواد غذایی نظیر غلات، روغن زیتون، شراب و پنیر شدند. این جنبش اعتراضی، به‌رغم قتل ماسانیلو، رادیکالیزه شد و ابعاد سیاسی دیگری به خود گرفت. شورشیان خواهان این شدند که مالیات‌های جدید بایستی فقط توسط مجلسی از نمایندگان مردم وضع شود و با حمایت فرانسه در ناپل جمهوری اعلام کردند. در آوریل ۱۶۴۸ محاصره‌ی ناپل لغو و پس از تضمین بخشش شورشیان و لغو مالیات بر مواد غذایی دروازه‌های شهر باز شد.

چنین تنش‌های خشونت‌باری از اواخر سده‌ی هفدهم بسیار کاهش پیدا کردند. افزایش تمرکز قدرت دولت به تدریج به جابجایی حوزه‌های مبارزاتی منجر شد. نفوذ نهادهای فراشهری نظیر دادگاه‌ها و پارلمان‌ها افزایش پیدا کرد و به‌طور هم‌زمان اصناف بیش از پیش تحت کنترل نهادهای مرکزی قرار گرفتند.

مبارزات کارگران - و کارآموزان

به‌طور خاص شاخه‌ی اقتصادی مربوط به صنایع نساجی در اروپا کمابیش زودتر از بخش‌های دیگر بر اساس مبانی سرمایه‌داری سازمان‌دهی شدند و در اواسط و اواخر قرون وسطی اعتراض‌های دایمی کارگران شکل گرفتند. در سال ۱۳۴۵ در فلورانس پشم‌بافی به نام گیتو براندینی با دو پسرش بازداشت و محاکمه شدند. او متهم شد که «به همراه عده‌ای که گول حرف‌های او را خورده بودند، قصد داشته یک انجمن با تعداد زیادی از نخ‌ریسان، پشم‌بافان و دیگر کارگران که با پشم سروکار دارند، تأسیس کند و کسی را هم به‌عنوان رئیس این انجمن جدید انتخاب کنند. او با این هدف به مناسبت‌های مختلف و در مکان‌های مختلف مردان بدنامی را دورهم جمع کرده و در یکی از جلسات نیز پیشنهاد پرداخت مبلغ معینی را جهت سازمان‌دهی قوی‌تر اغتشاشات کرده است» (Piper 1990: 21). گیتو براندینی به‌رغم اعتصاب‌ها و اعتراض‌های گسترده در حمایت از او در ملاء عام به دار آویخته شد. به نظر می‌رسد که گیتو تلاش کرد اتحادیه‌ای را با حق عضویت و نمایندگان منتخب کارگران تأسیس کند که بر اساس شواهد موجود اولین تلاش در این زمینه محسوب می‌شود.

جمهوری فلورانس به‌رغم این شکست هم‌چنان مرکز مقاومت کارگران باقی ماند. در دهه‌ی ۱۳۷۰ زمانی که اقتدار مدیریت شهر به دلیل طاعون، گرسنگی و جنگ‌ها به حداقل خود رسیده بود، قیامی با ابعاد غیرمنتظره صورت گرفت. اعضای اصناف مربوط به صنایع نساجی در سال ۱۳۷۸ شورش کردند و قصرهای اشراف منفور مردم را آتش زدند و حکومت جدیدی تشکیل دادند. گیومی [کارگران صنایع نساجی در فلورانس] به همراه با پشم‌بافان و دیگر کارگران غیرماهر صنایع نساجی در این قیام شرکت کردند و سخن‌گوی آنها می‌شائیل دی‌لاندوی پشم‌باف در حکومت انقلابی نقش مهمی ایفا کرد. کارگران که هیچ تشکیلاتی نداشتند سه صنف جدید تشکیل دادند و رادیکال‌تر شدند. در ۳۱ اوت کارگران صنایع نساجی فلورانس برعلیه حکومتی که خود نیز در سرکار آوردن آن سهم بودند، قیام کردند، اما نیروی برقراری نظم و آرامش که توسط صنف قصابان رهبری می‌شد این قیام را به طرز خونینی سرکوب کرد. با افزایش رشد اقتصادی شمار متوسط شاگردان کارگاه‌هایی که فقط یک استاد داشتند نیز افزایش پیدا کرد. اما با توجه به قوانین اصناف که فقط یک شاگرد می‌توانست جانشین استاد کارگاه بشود، از اواخر قرون وسطی «پرلتریزه» شدن شاگردان شکل گرفت. این امر برای شاگردان کارگاه‌ها به این معنا بود که آنها هرگز استاد کارگاه نخواهند شد و بنابراین در تمام طول زندگی‌شان کارگر مزدبگیر غیرمستقل باقی خواهند ماند. به همین دلیل آنها انجمن‌های شاگردان را تأسیس کردند که نه فقط در خدمت اهداف مذهبی و خود شاگردان، بلکه بستری برای سازمان‌دهی اعتراضات اجتماعی نیز بود. شاگردان در صورت بروز اختلاف با یک استاد یا چند نفر از آنها و یا حتی تمام استادان یک شهر قادر بودند که آنها را تحریم کنند و یا این که در بدترین حالت شهر را ترک کنند.

گریفارینس در لیون در جنوب فرانسه نمونه‌ی یکی از اتحادیه‌های اولیه است که به خوبی مستندسازی شده است. گریفارینس تشکیلات شاگردان صنایع چاپ بود که در اوایل سده‌ی شانزدهم تأسیس شد. گریفارینس بر اساس سوگندنامه‌ای موظف به همبستگی کامل با یکدیگر، پرداخت حق عضویت و فعالیت‌های مخفی بود. در صورتی که یک استاد کار قوانین صنف را زیرپا می‌گذاشت، برای مثال محول کردن کار یک شاگرد به کسی که تازه مشغول به کار شده بود، گریفارینس سه بار به او اخطار می‌داد. در صورتی که استادکار به‌رغم این اخطارها هم‌چنان قوانین صنف را نادیده می‌گرفت با تکرار واژه‌ی *Tric, Tric* توسط یکی از شاگردان کارگاه تمام اعضای گریفارینس می‌بایستی کارگاه را برای مدت یک روز یا تا زمان حل مناقشه، ترک می‌کردند. در اثنای چنین اعتصابی هیچ‌یک از گریفارینس‌ها اجازه‌ی قبول هیچ نوع کاری را از طرف استادکار نداشت. اگر کسانی هم که تازه مشغول به کار شده بودند از شرکت در اعتصاب خودداری می‌کردند با زور مجبور به شرکت در اعتصاب می‌شدند. گریفارینس‌ها دوبار اعتصابات را در تمام سطح شهر سازمان‌دهی کردند (در سال ۱۵۳۹ و ۱۵۷۰).

در ۱۶۴۳ برش‌کاران پارچه در شهر نساجی لایدن در هلند تهدید کردند که در صورت بالانرفتن دستمزدهای‌شان، دسته‌جمعی شهر را ترک خواهند کرد. مدیریت شهر در نامه‌ای به شهرهای اطراف از آنها خواست که به این دلیل

که برش کاران پارچه‌ی لایدن به «شورش» دست زده‌اند، آن‌ها را نپذیرند. این اقدام موفقیت‌آمیز بود و اعتصاب شکست خورد.

در بعضی موارد حتی به اعتصاب عمومی دست زده شد، مثلاً در هامبورگ در ۲۳ و ۲۴ اوت سال ۱۷۹۱، هنگامی که تمام شاگردان صنعت‌گران دست از کار کشیدند. علت این اعتصاب زیرپا گذاشتن حق قدیمی برای دادگاه مستقل برای شاگردان فلزکار بود که برای مدت فقط چند روز آکسیون‌هایی برای حمایت از آن‌ها برگزار شد. اعتصاب کنندگان تظاهراتی با شرکت موزیسین‌ها و به صورت مراسم جشن برگزار کردند که در آن «شاگردان صف‌های دونفره تشکیل داده بودند و به مدد پرچم و شعارنویسی بر روی پارچه مطالبات‌شان را به اطلاع مردم می‌رساندند.» در ۲۵ اوت، مدیریت شهر با خشونت کامل مداخله کرد، چندین نفر به قتل رسیدند و به اعتصاب پایان داده شد.

انقلاب‌های اجتماعی

در انقلاب‌های اجتماعی قدرت سیاسی با قهر از رجال و صاحب‌منصبان قبلی سلب و به گروه دیگری که خواهان تغییر اساسی مناسبات اجتماعی موجود است، انتقال پیدا می‌کند. به همین دلیل نیز انقلاب اجتماعی با کودتا تمایز اساسی دارد، چرا که در کودتا فقط بخشی از صاحب‌منصبان جای‌گزین بخش دیگری از آن‌ها می‌شوند و تبعات این کودتا تغییرات بنیادی اجتماعی و اقتصادی نیست. انقلاب‌های اجتماعی و یا تلاش برای انجام چنین انقلاب‌هایی در قرون وسطی صورت گرفته‌اند، همان‌طور که گیومپی یا Taboriten نشان‌دهنده‌ی این امر هستند. اما این انقلاب‌ها فقط در شهرها اتفاق افتادند. انقلاب‌های اجتماعی گسترده که به تغییر بنیادین دولت‌های مرکزی منجر شد فقط در تاریخ متأخرتر صورت گرفت.

بسیاری از مورخان قیام هلندی‌ها بر علیه اسپانیا (۱۶۰۹ - ۱۵۶۰) را به‌عنوان اولین انقلاب «مدرن» در اروپا ارزیابی کرده‌اند. این قیام اما تا حد معینی بیش‌تر شکل انتقالی از مبارزات جمعی را به خود گرفته بود، چرا که در هلند در اثنای این قیام و بعد از آن هنوز دولت مرکزی وجود نداشت، بلکه فقط شهرهای مستقل با یکدیگر همکاری می‌کردند. در قیام برعلیه دودمان هابسبورگ انگیزه‌های متفاوتی با یکدیگر درهم آمیخته شده بود: مخالفت با تفسیر متعصبانه‌ی فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا از مذهب کاتولیک، مقاومت برعلیه افزایش مالیات‌ها که بی‌عدالتی ارزیابی می‌شد و مقاومت برعلیه تلاش‌های اسپانیا برای متمرکز کردن دولت به زیان استقلال شهرها. انقلاب در سال ۱۵۶۶ در فلاندرن و دیگر مناطق جنوبی هلند زمانی شروع شد که صنعت‌گران و دیگر گروه‌های مردم «عامی» در جنوب هلند تحت تأثیر آموزش‌های پروتستانی در «مبارزه با تصویرپرستی» کلیسا، مجسمه‌ها و آثار نقاشی و نمادهای دیگر را به‌طور نظام‌مند از بین می‌بردند. پس از آن که ارتش اسپانیا به رهبری کنت آلابا این قیام را سرکوب کرد، در سال‌های

۱۵۷۲ تا ۱۵۸۱ موج دوم آکسیون‌های قیام‌کنندگان شروع شد و استان‌های شمالی و ساحلی هلند به رهبری بعضی از اشراف - که پرنس ویلهلم فون اورانین یکی از مهم‌ترین آنها بود - موفق شدند از حکومت اسپانیا مستقل شوند و فدرالیسم مستقلی را از استان‌های متحد که بیش‌تر تحت نام جمهوری هلند شناخته شده است، به‌وجود بیاورند. ارتش فیلیپ دوم شهر انت‌ورپن را که تا آن‌زمان مهم‌ترین شهر تجاری هلند بود اشغال و سلطه‌اش را در بخش جنوبی هلند، در منطقه‌ای که حدوداً با بلژیک، که بعداً تأسیس شد، یک‌سان است، تثبیت کرد. بدین ترتیب مرکز ثقل تجاری هلند به شمال این کشور منتقل شد و آمستردام توانست به مرکز جهانی تجارت سرمایه‌داری تبدیل شود.

اولین انقلاب «مدرن» اروپایی به مفهوم محدود آن در انگلستان (۱۶۴۹ - ۱۶۴۲) صورت گرفت. در این انقلاب نیز عوامل مذهبی، سیاسی و اقتصادی نقش داشتند. چارلز اول پادشاه انگلستان به این نتیجه رسیده بود که پارلمانی که عمدتاً از نمایندگان اقشار بالا تشکیل شده بود مانع تلاش‌های او برای افزایش مالیات‌های قدیمی و وضع مالیات‌های جدید است. او که رسماً پروتستان بود اما بیش‌تر خاندان‌های سلطنتی کاتولیک اروپای غربی، به‌خصوص فرانسه و اسپانیا را متحد خود محسوب می‌کرد. بخشی از اشراف و بخش اعظم تجار جنوب این کشور، در لندن و اطراف این شهر از مخالفان پروتستان خاندان‌های سلطنتی کاتولیک طرفداری می‌کردند، آن‌ها امیدوار بودند که با ضعیف‌تر شدن خاندان‌های سلطنتی دسترسی‌شان به بازارهای آمریکا و جنوب هند آسان‌تر شود. هنگامی که چارلز اول در ژانویه ۱۶۴۲ سعی کرد پنج نفر از مخالفان معروفش را در پارلمان دستگیر کند، «اولین جنگ داخلی» انقلاب (۱۶۴۵ - ۱۶۴۲) بروز کرد که زمینداری به نام اولیور کرامول به چهره‌ی برجسته‌ی آن تبدیل شد. کرامول ارتش زمینی، به‌اصطلاح ارتش مدل جدیدی را از اقشار متوسط که آزادانه به آن پیوستند به وجود آورد که بسیار بانضباط‌تر از ارتش‌های قبلی بود که از سربازان یا افراد مجبور به خدمت در ارتش تشکیل شده بودند. ارتش کرامول در ژوئیه ۱۶۴۵ به پادشاه حمله کرد. کرامول مدتی کوتاهی پس از این حمله تلاش کرد که ارتش را منحل کند، ولی سربازان به سازمان‌دهی مستقل خودشان دست زدند. واحدهای ارتش سخنگویان خود را انتخاب و از مطالبات رادیکال (مثلاً انحلال پارلمان که به نظر آن‌ها دموکراتیک نبود) دفاع کردند و با افراد رادیکال خارج از ارتش تماس گرفتند. در میان این سربازان یک گروه دموکرات - رادیکال به نام مساوات‌طلبان **Levellers** از نفوذ بسیار زیادی برخوردار شد. در تابستان ۱۶۴۸ «دومین جنگ داخلی» زبانه کشید و چارلز اول بار دیگر تلاش کرد که دوباره به قدرت برسد. کرامول موفق شد در ارتش مدل جدید از طریق «شورای ارتش» شورشیان را سازمان‌دهی کند، که نصف نمایندگان شورا را سربازان و نصف دیگر نمایندگان را افسران تشکیل می‌دادند. پادشاه از این ارتش شکست خورد و در ژانویه ۱۶۴۹ در لندن اعدام شد.

انقلاب فرانسه معمولاً به‌سادگی به‌عنوان انقلابی کلاسیک در نظر گرفته می‌شود. لویی شانزدهم پادشاه فرانسه به علت تنگناهای مالی به منظور تدارک افزایش مالیات‌ها فراخوان مجلس سه‌گانه‌ی مرکب از نمایندگان سه قشر

اجتماعی (روحانیون، اشراف و «قشر سوم» بورژوازی) را داد. از آنجایی که بخش اعظم مالیات‌ها بر دوش قشر سوم و دهقانان که در این مجلس نماینده‌ای نداشتند بود و همچنین به دلیل این که بخشی از اشراف برخوردارهای متکبران‌های با آن‌ها داشتند از ادامه‌ی صحبت با نمایندگان قشرهای دیگر خودداری کردند و در هفدهم ژوئیه «مجلس ملی» خود را تأسیس کردند که می‌بایست به مسأله‌ی مالیات‌ها بپردازد. بسیاری از نمایندگان کلیساها و بعضی از اشراف به این مجلس جدید پیوستند. در این میانه، نارضایتی اقشار میانی و پایینی از وضعیت اقتصادی و سیاسی افزایش پیدا کرد. در دوازدهم ژوئیه اغتشاشاتی صورت گرفت و دو روز پس از آن به باستیل (که در این زمان کاخی خالی در شهر بود) حمله شد. موجی از قتل‌های بدون محاکمه و چپاول آغاز شد (که به دوره‌ی وحشت بزرگ نیز معروف شده است) و به سرعت به مناطق روستایی و دیگر شهرها گسترش پیدا کرد. مجلس ملی جدید به سرعت رادیکالیزه شد و در ماه اوت مصوباتی تاریخی را تصویب کرد. سرواژ رسماً لغو شد و اعلامیه‌ی معروف «حقوق بشر و حقوق شهروندان» به تصویب رسید. قدرت شاه ضعیف‌تر شد و به همین دلیل او از دیگر خاندان‌های سلطنتی در اروپا تقاضای حمایت کرد. جنگ نیروهای انقلابی برعلیه پروس، اتریش و بعدها برعلیه دیگر کشورها، پس از آن که فرانسوی‌ها خدمت وظیفه را عمومی کردند، نهایتاً با پیروزی خاتمه پیدا کرد. در هنگام جنگ پادشاه فرانسه لویی شانزدهم اعدام شد. در نیمه‌ی دوم ۱۷۹۴ زمانی که روبسپیر مرد قدرت‌مند مرحله‌ی اول از قدرت ساقط شد ضدانقلاب در چارچوب انقلاب شکل گرفت و یک هیأت رئیسه (مرکب از پنج نفر) به قدرت رسید که اکثر اقدامات رادیکال را لغو کرد. این حکومت تا زمانی که ژنرال ناپلئون بناپارت در نوامبر ۱۷۹۹ با یک کودتا «کنسول» [اول] (و از ۱۸۰۴ قیصر) شد، بر سرکار باقی ماند.

انقلاب‌ها در هلند، انگلستان و فرانسه پی‌آمدهای گسترده‌ی اجتماعی داشتند. نیروهای جدید اقتصادی نظیر بورژوازی تجاری، مالکان بزرگ با سمت‌گیری به بازار و صنعت‌گران توانستند بیش‌تر از گذشته رشد و گسترش پیدا کنند. به این معنا - از آنجایی که این انقلاب‌ها این نیروها را تقویت کردند و نه به این دلیل که بورژوازی در این مبارزات نقش کانونی ایفا کرده بود - می‌توانیم بگوییم که این انقلاب‌ها «بورژوایی» (تقویت‌کننده‌ی سرمایه‌داری) بوده‌اند. حاملان این انقلاب بسیار گسترده‌تر و دربرگیرنده‌ی بخشی از اشراف و قشرهای پایین جامعه بودند.

همچنین در سده‌های نوزدهم و بیستم انقلاب‌های متعددی در اروپا به وقوع پیوست. در فرانسه در سال‌های ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸ رخدادهای عمیق انقلابی صورت گرفتند. در این قیام متأخر، فرانسه باردیگر جمهوری و الهام‌بخش دیگر جنبش‌های انقلابی شد که به‌طور همزمان در امپراتوری آلمان و هابسبورگ شکل گرفتند. قیامی بسیار نمونه‌وارتر بین ماه مارس تا مه سال ۱۸۷۱ پس از آن که ارتش فرانسه از پروس شکست خورد، صورت گرفت. ساکنان پایتخت فرانسه کمون خودگردان پاریس را سازمان‌دهی کردند که در آن سربازان خودشان افسران‌شان را انتخاب می‌کردند،

کار شبانه در ناوایی‌ها ممنوع شد و جنبش مهمی از زنان شکل گرفت. حکومت فرانسه با حمایت پروس در «هفته‌ی خونین» در اواخر ماه مه موفق شد که پاریس را بار دیگر تصرف کند.

جنگ اول جهانی (۱۹۱۸ - ۱۹۱۴) مناسبات اجتماعی را در کشورهای پیش‌برنده‌ی جنگ، به‌ویژه کشورهای که جزو بازندگان جنگ بودند، بسیار بی‌ثبات کرد. به همین دلیل از ۱۹۱۶ بزرگ‌ترین جنبش‌های اعتراضی در روسیه، اما همچنین در آلمان، اتریش، مجارستان و ایتالیا به وجود آمدند. در روسیه، کشوری که در آن بین سال‌های ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵ اولین انقلاب شکست خورده بود، در سال ۱۹۱۷ حکومت تزاری سرنگون شد. در دوم مارس همین سال در پتروگراد در واکنش به کمبود مواد غذایی قیامی شکل گرفت که نتوانستند آن را به دلیل خودداری سربازان از تیراندازی به توده‌های انقلابی، سرکوب کنند. تزار به نفع برادرش استعفا داد، اما او نیز فقط به مدت چند ساعت بر سر کار باقی ماند. دولت جدید، عمدتاً از لیبرال‌ها تشکیل شد که اما نتوانست تغییری در وضعیت به‌وجود بیاورد، چرا که شوراهای کارگران و سربازان (سوویت) که تحت تأثیر اپوزیسیون سوسیالیست بودند در تمام کشور تشکیل شدند. شوراها در ماه ژوئیه اولین کنگره‌ی سراسری خود را برگزار کردند. قدرت دوگانه‌ای به وجود آمده بود که نهایتاً در هفتم نوامبر (۲۵ اکتبر در تاریخ قدیم روسیه) ۱۹۱۷ منجر به تسخیر قدرت توسط اپوزیسیون تحت رهبری حزب بلشویک لنین و اعلام حکومت شوراها شد. به‌رغم خشونت گسترده‌ی مخالفان و دخالت مسلحانه‌ی قدرت‌های غربی، حکومت جدید توانست به حیات خود ادامه دهد و در سال ۱۹۲۲ اتحاد جماهیر شوروی را به وجود آورد. مدت کوتاهی پس از شروع انقلاب روسیه شرایط انقلابی در اروپای مرکزی و جنوبی (به خصوص در آلمان و ایتالیا) به وجود آمد، که اما در هیچ‌جا منجر به تغییر بنیادین قدرت نشد.

همچنین انقلاب اسپانیا ۱۹۳۹ - ۱۹۳۶ که معمولاً جنگ داخلی اسپانیا نیز نامیده شده است، شکست خورد. پس از آن که در فوریه‌ی ۱۹۳۶ جبهه‌ی چپ‌گرای مردمی در انتخابات پیروز شد، نظامیان محافظه‌کار به رهبری ژنرال فرانکو قیام کردند. بخشی از طرفداران چپ‌ها رادیکال شدند و همزمان با شعله‌ور شدن جنگ با ارتش قدیمی، اشکال رادیکالی از خودگردانی را آزمایش کردند. فرانکو در ۱۹۳۹ پیروز شد و تمام نیروهای دموکراتیک را سرکوب کرد و دولتی اقتدارگرا را تعمیق بخشید.

انقلاب پرتغال متأخرترین انقلاب در بخش سرمایه‌داری اروپا بود. کشوری که فاشیست‌ها در آن حکومت می‌کردند از دهه‌ی ۱۹۶۰ بیش از پیش به دلیل افزایش هزینه‌ی بالای جنگ بر علیه جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در مستعمراتش در آنگولا، موزامبیک و گینه بیسائو و در نتیجه افزایش بدهی‌های خارجی، کسری تراز تجاری، تورم فزاینده، فرار سرمایه و پایین بودن دستمزدها با مشکلات اقتصادی متعددی مواجه شد. در ارتش افسران میانه‌رو ناراضی به‌طور مخفی «جنبش نیروهای نظامی» را تأسیس کردند و به اقدامات تدارکاتی برای کودتا دست زدند. در ۲۵ آوریل ۱۹۷۴ پخش آهنگ ممنوعی به نام «گراندولا» از فرستنده‌ی رادیویی کلیسا علامت رمز برای تصرف لیسبون و

سرنگونی حکومت بود. این کودتا نیروی محرک اقدامات عظیم اجتماعی شد. شوراهای کارگران و سربازان برپا، کارخانه‌ها به صورت خودگردان اداره و لاتیفوندا [زمین‌های ملکی] و کار کشاورزی اشتراکی شدند. دو کودتای ضدانقلابی (در سپتامبر ۱۹۷۴ و مارس ۱۹۷۵) نافرجام ماندند. در ۲۵ آوریل ۱۹۷۵ اولین انتخابات عمومی پس از ۵۰ سال برگزار شد؛ بیش از ۹۰ درصد از واجدان شرایط در انتخابات شرکت کردند. چپ‌ها که قدرت‌مندترین نیروی آن‌ها سوسیال دموکرات‌های میانه‌ور، حزب سوسیالیست، بود اکثریت بزرگی از آرا را به خود اختصاص دادند. در عین حال، احزاب رادیکال از نفوذ زیادی برخوردار بودند. تضاد بین جریان‌های رادیکال و میانه‌ور چه در ارتش و چه در میان مردم افزایش پیدا کرد. رهبران حزب سوسیالیست و گروهی از افسران در ۲۵ نوامبر ۱۹۷۵ با «کودتای نرم» بخش‌های رادیکال را از ارتش اخراج و «نظم» جدیدی برقرار کردند که به معنای پایان فرایند انقلابی بود. بررسی انقلاب‌ها در کشورهای سرمایه‌داری اروپا نشان می‌دهد که تمامی این انقلاب‌ها عمدتاً در کشورهای صورت گرفته‌اند که مناسبات اقتصادی و اجتماعی نسبتاً پیشرفته نبوده‌اند. به‌رغم وجود شرایط انقلابی در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری (تازه‌ترین‌شان در فرانسه‌ی ۱۹۶۸) اما خیزش‌های انقلابی با شکست به پایان رسیده‌اند. نظر یک‌سانی در مورد دلایل این شکست‌ها وجود ندارد. برخی پژوهش‌گران تاریخ‌چرایی این شکست‌ها را از جنبه‌ی سیاسی و تأثیر بازدارنده‌ی نیروهای میانه‌رو (نظیر سوسیال دموکرات‌ها) روی جنبش‌های اعتراضی توضیح می‌دهند. گمانه‌زنی پژوهش‌گران دیگر این است که دلایل ساختاری مهم‌تر بوده‌اند، به‌ویژه این واقعیت که دولت‌های مدرن - برعکس دولت‌های جوامع عمدتاً کشاورزی - چنان در تاروپود زندگی روزمره نفوذ کرده‌اند که دیگر فضایی برای تغییرات انقلابی بنیادی باقی نمانده است.

اعتراض‌ها در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری

جنبش‌های اجتماعی در اروپا و در آغاز در بریتانیا از اواخر سده‌ی هجدهم به تدریج تغییر کردند. جنبش‌های اجتماعی به وجود آمدند که تاکنون به این شکل وجود نداشتند. بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که مفهوم جنبش اجتماعی کاملاً روشن نیست. جنبش‌های اجتماعی دارای مشخصه‌های زیر هستند:

- شالوده و بستر قدرت جنبش اجتماعی نهادین شده نیست. همواره باید حامیان این جنبش‌ها را بسیج کرد و به آن‌ها اهمیت اقدامات‌شان را گوش زد شود. همواره باید در پی حامیان جنبش بود، جنبش مجبور است که دائماً در «حرکت» بماند.

- جنبش اجتماعی چندنمادی است و از سازمان‌های متفاوتی که در بعضی موارد با یک‌دیگر رقابت و از ابزار فشار مختلفی استفاده می‌کنند، تشکیل شده است.

– عمر جنبش‌های اجتماعی کوتاه نیست. آن‌ها برای مدت زمانی وجود دارند و صدای‌شان حداقل برای چند ماه و حتی چند سال به گوش می‌رسد.

– احساس قوی رشد یافته‌ای از «ما» وجود دارد که بر بستر تضاد بین حامیان و مخالفان جنبش اجتماعی شالوده ریزی شده است.

– انسان‌ها می‌توانند به اشکال متفاوتی در جنبش‌های اجتماعی مشارکت کنند؛ آن‌ها می‌توانند اعضای رسمی سازمان‌هایی باشند که در جنبش‌ها شرکت می‌کنند، آن‌ها همچنین می‌توانند به شکل دیگری در فعالیت‌ها و تظاهرات این جنبش‌ها نقش و مشارکت داشته و یا از آن‌ها حمایت کنند.

– جنبش اجتماعی سعی می‌کند که جنبه‌ی مهمی از جامعه را تغییر دهد و یا از تغییر آن جلوگیری به عمل آورد.

– جنبش‌های اجتماعی اغلب پدیده‌هایی محدود به یک حوزه یا منطقه نیستند، بلکه فرایندی ملی یا جهانی هستند؛ آن‌ها تلاش می‌کنند روی ادارات، مؤسسات و جز آن تأثیر بگذارند.

– جنبش اجتماعی ترکیبی چندوجهی و بعضاً متضاد از گروه‌ها و سازمان‌هایی است که با به کارگیری ابزارهای فشار متعدد برای مدت طولانی سعی می‌کنند که مهم‌ترین عناصر جامعه را تغییر بدهند و یا از تغییر آن جلوگیری کنند.

– انقلاب اجتماعی انتقال قهرآمیز قدرت سیاسی از صاحب‌منصبان و رجال سیاسی به رهبران سیاسی جدید به مدد ائتلاف گسترده‌ای از طبقات یا گروه‌های اجتماعی است که به تغییرات بنیادین مناسبات اجتماعی منجر می‌شود.

آنچه که در وهله‌ی نخست جنبش‌های اجتماعی را از اشکال اولیه‌ی اعتراضی متمایز می‌کند درجه‌ی بالای سازمان‌یابی و عمدتاً تمرکز آن‌ها روی برخی مسائل مرکزی اجتماعی است. وجه مشخصه‌ی جنبش‌های اجتماعی هستی پویا، چندوجهی و متغیر بودن آن‌ها و وضعیتی است که، به‌رغم فعال بودن تمامی مراکز سازمان‌دهی این جنبش‌ها، هیچ کس قادر به کنترل کامل آن‌ها نیست. «جنبش‌های اجتماعی قاعدتاً سازمان‌دهی می‌شوند، اما سازمان‌دهی برای آن‌ها از اهمیت تعیین‌کننده‌ای برخوردار نیست. سازمان‌دهی از جمله باعث پیوستگی، هماهنگی و تحرک می‌شود، اما بدون کنش خودانگیخته و خودجوش کسانی که خارج از سازمان‌ها فعالیت می‌کنند، و یک جنبش مهم به یک جنبش اجتماعی ارتقا پیدا کند، شکل نمی‌گیرد. صفت مشخصه‌ی جنبش اجتماعی دقیقاً تأثیر متقابل بین سازمان‌دهی جنبش و بخش‌های متغیر جنبش است» (Raschke 1987: 79-80).

جنبش ضدتجارت برده به احتمال بسیار زیاد اولین جنبش اجتماعی به این معنا بود که از سال ۱۷۸۷ در بریتانیا فعال بود و در ۱۸۰۷ بر اساس تلاش‌های این جنبش جورج سوم، پادشاه بریتانیا «قانون الغای تجارت بردگان» را امضا

کرد. این جنبش آکسیون‌های عمومی سازمان‌دهی کرد و توانست توجه مطبوعات را به درج دائمی اخبار فعالیت هایش معطوف سازد. اولین اقدام بزرگ این جنبش (۱۷۸۷/۸۸) جمع‌آوری تقریباً یازده هزار امضا، یعنی ۲۰ درصد مردم منچستر، و تحویل آن به پارلمان بود.

از این زمان به بعد جنبش‌های اجتماعی بی‌شماری در اروپا شکل گرفتند. مهم‌ترین شکل پدیداری این جنبش‌ها دوران طولانی جنبش‌های مختلف ملی کارگری بود، بدین ترتیب در سده‌ی نوزدهم و در اوایل سده‌ی بیستم همواره «جنبش‌های کارگری» مترادف «جنبش اجتماعی» قلمداد شده است. جنبش‌های کارگری ریشه‌های زیادی داشته است. بعضاً جنبش‌های کارگری از بطن سازمان‌های قدیمی شاگردان کارگاه‌های صنعتی و بر مبنای درک آن‌ها از شرف و افتخار و کمک متقابل و بعضاً با الهام از ایده‌های سوسیال لیبرال، سوسیالیستی یا آنارشیستی شکل گرفتند. و بعضاً موضوع کار آن‌ها تحقق اهداف دموکراتیک نظیر حق رأی عمومی (که در ابتدا اغلب به‌عنوان حق رأی برای مردان بزرگ‌سال درک می‌شد) بود. جنبش‌های کارگری معمولاً در ابتدا با ساختارهای محلی شکل گرفتند و به مرور زمان به ساختارهای منطقه‌ای و ملی (و بعدها همچنین بین‌المللی) ارتقا پیدا کردند.

قبل از به وجود آمدن سازمان‌های ملی ارتباطات بین‌المللی بین گروه‌های محلی برقرار شدند. در سده‌ی ۱۹ انگلستان قدرتمندترین و پیشرفته‌ترین کشور اروپا (و در جهان) بود، و به همین دلیل دستمزدها در انگلستان بالاتر از دیگر کشورهای این قاره بود. وقتی که کارگران انگلستان اعتصاب می‌کردند، کارفرمایان به سادگی اعتصاب‌شکن‌ها را از فرانسه یا آلمان به کار می‌گماشتند. کارگران بریتانیا برای مقابله با این اقدام کارفرمایان و همچنین حمایت همزمان از مبارزات کارگری در این کشور برای برپایی یک سازمان جهانی تلاش کردند. این تلاش‌ها نتیجه‌بخش بودند. در اواسط ۱۸۶۴ انجمن بین‌المللی کارگران (IAA) تأسیس شد که بعدها «انترناسیونال اول» نامیده شد. انترناسیونال اول برعلیه استفاده از اعتصاب‌شکن‌ها در سال ۱۸۶۶ بسیار فعال بود: کارگران خیاط لندن در ماه آوریل متشکل شدند و خواهان افزایش دستمزدها به میزان یک پنی به ازای هر ساعت کار شدند. واکنش کارفرمایان در مورد این مطالبه، مثل اکثر موارد در گذشته جلوگیری از ورود کارگران اعتصابی به کارخانه‌ها و «سربازگیری» اعتصاب‌شکنان از آلمان و به کار گماشتن آن‌ها در لندن بود. با کمک انترناسیونال این «سربازگیری» از اعتصاب‌شکنان در برلن و هامبورگ با شکست مواجه شد که پی‌آمد مستقیم آن پیروزی کارگران خیاط در لندن بود. عمر انترناسیونال اول بسیار کوتاه بود. در سال ۱۸۷۲ به‌طور جدی ضعیف شده بود، و سال ۱۸۷۶ پایان قطعی آن بود.

در ۱۸۶۸ اولین کنگره‌ی ملی اتحادیه‌ها، Trades Union Congress (TUC) در انگلستان تأسیس شد. در سال‌های پس از آن - در خلال «بحران گسترده و عمیق» (در حدود ۱۸۷۳ تا ۱۸۹۵) و پس از آن - سازمان‌های بزرگ ملی اتحادیه‌ای در بخش‌های وسیعی از اروپا شکل گرفتند، از سوئیس (۱۸۸۰)، تا اسپانیا (۱۸۸۶)، آلمان (۱۸۹۰)، اتریش (۱۸۹۳) و فرانسه (۱۸۹۵) تا سوئد (۱۸۹۸)، مجارستان (۱۸۹۸)، صربستان (۱۹۰۳) و بلغارستان

(۱۹۰۴). کمابیش به‌طور موازی با این روند احزاب کارگری نیز، اغلب با عنوان سوسیال دموکراتیک تأسیس شدند: از جمله در آلمان (۱۸۷۵)، دانمارک (۱۸۷۶)، بلژیک و اسپانیا (۱۸۷۰)، سوئیس و مجارستان (۱۸۸۰)، نروژ (۱۸۸۷)، اتریش (۱۸۸۹)، انگلستان (۱۸۹۳)، بلغارستان (۱۸۹۴)، روسیه (۱۸۹۸)، صربستان (۱۹۰۳) و رومانی (۱۹۱۰).

این روند مرحله‌ی جدیدی از همکاری جهانی را امکان‌پذیر کرد. در سال ۱۸۸۹ در پاریس «انترناسیونال دوم» تأسیس شد که در آغاز آنارشیست‌ها و سوسیال‌دموکرات‌ها در آن با یکدیگر همکاری می‌کردند تا این‌که در سال ۱۸۹۶ آنارشیست‌ها از آن اخراج شدند. تقریباً به‌طور هم‌زمان اتحادیه‌های بین‌المللی تأسیس شدند. در درجه‌ی نخست دبیرخانه‌های بین‌المللی اتحادیه‌ها شکل گرفتند، سازمان‌هایی برای کار مشترک بین اتحادیه‌های ملی یک رشته‌ی شغلی. در سال ۱۸۹۹ ابتدا دبیرخانه‌های اتحادیه‌های بین‌المللی کارگران حروف‌چین و چاپ، کلاه‌سازان، سیگارگردان، دخانیات و کفشان شکل گرفتند و به‌سرعت دبیرخانه‌های گروه‌های شغلی دیگر، آرایش‌گران (۱۹۰۷) و کارگران پست (۱۹۱۰) تأسیس شدند. پس از تأسیس موفقیت‌آمیز دبیرخانه‌های بین‌المللی اتحادیه‌ها همکاری بین فدراسیون‌های ملی اتحادیه‌ها میسر شد. در سال ۱۹۰۳ دبیرخانه‌ی بین‌المللی سازمان‌های اتحادیه‌ها تأسیس شد که در سال ۱۹۱۳ فدراسیون اتحادیه‌ای بین‌المللی نامیده شد.

جنبش کارگری دو دهه قبل از جنگ جهانی اول گسترش و تکامل بسیار زیادی پیدا کرد که نماد آن پدیده‌ای جدید یعنی اعتصاب سراسری سیاسی بود. همچنین به کرسی نشاندن حق رأی برای اعضای (مرد) قشرهای فرودست جامعه مهم‌ترین هدف چنین مبارزاتی بود. این سمت‌گیری به سیاست پارلمانتاریستی نیروهای مخالف خود را نیز به وجود آورد، همواره نیروهای قدرت‌مندی وجود داشتند که با تلاش برای تأثیرگذاری روی دولت مخالفت می‌کردند و برای شکل‌گیری نهادهای مستقل قدرت اولویت قائل می‌شدند. در درجه‌ی نخست سندیکالیست‌های انقلابی خود را به صورت مستقل سازمان‌یابی کردند و به اعتصاب عمومی به‌عنوان مهم‌ترین ابزار تغییرات اجتماعی نگاه می‌کردند. پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه در درجه‌ی نخست احزاب تازه تأسیس کمونیست مخالف پارلمانتاریسم بودند. تا اواخر سده‌ی بیستم جنبش کارگری اروپا با دو جریان اصلی مخالف یک‌دیگر آشنا شد: سوسیال دموکرات و کمونیست.

به‌موازات جنبش کارگری، جنبش‌های اجتماعی متعددی، به‌طور مثال جنبش ضدنظامی‌گری، جنبش زنان، جنبش جوانان شکل گرفتند. تمام این جنبش‌ها از پیش‌فرم‌های قبلاً به وجود آمده استفاده کردند، به‌طور نمونه از اشکال اولیه‌ی شکل‌گرفته‌ی جنبش زنان در اثنای انقلاب فرانسه. پس از جنگ دوم جهانی جنبش‌های همبستگی با جهان سوم به این جنبش‌های اجتماعی اضافه شدند. مهم‌ترین نمونه گروه‌هایی در فرانسه، همچنین در کشورهای دیگر بودند که از مبارزات رهایی‌بخش شورشیان الجزایری بر علیه استعمارگران فرانسوی حمایت می‌کردند (تا استقلال الجزایر در سال ۱۹۶۲). مدت زمان کوتاهی پس از آن جنبش ضدجنگ ایالات متحده‌ی آمریکا با جنبش رهایی‌بخش ویتنام از تأثیرات بسیار گسترده‌تری برخوردار شد. به وجود آمدن نیروهای جدید به دلیل آزادسازی‌های رژیم کمونیستی در

چکسلواکی (معروف به بهار پراگ) و قیام کارگران و جوانان در فرانسه در ۱۹۶۸ (معروف به ماه مه پاریس) نقطه‌ی عطف اعتراض‌های اواخر دهه‌ی ۶۰ بودند. این دوخیزش به‌رغم شکست، در درازمدت به‌عنوان الهام‌بخش جنبش‌های دانشجویی و جوانان در داخل و خارج از اروپا اهمیت به‌سزایی داشتند. از سال‌های دهه‌ی ۷۰ جنبش‌های حفظ محیط زیست نیز به جنبش‌های اجتماعی افزوده شدند.

اعتراض‌ها در «سوسیالیسم واقعاً موجود»

تقریباً از همان آغاز در به‌اصطلاح سوسیالیسم واقعاً موجود اعتراض‌ها وجود داشت. در اتحاد شوروی در سال‌های دهه‌ی ۱۹۲۰ اعتصاب‌های متعددی صورت گرفت که تازه این اواخر مستندسازی آن‌ها آغاز شده است. اتفاقاً زمانی که قلمرو تأثیرگذاری شوروی پس از جنگ دوم جهانی افزایش پیدا کرده و استبداد حزبی مسلط شده بود، به‌سرعت ناآرامی‌هایی به‌خصوص در بخش‌های از لحاظ اقتصادی پیشرفته‌تر، در به‌اصطلاح اردوگاه شرق بروز کردند. در جمهوری دموکراتیک آلمان (DDR) در ۱۶/۱۷ ماه ژوئن پس از افزایش ده درصدی نرخ کارانجام شده در مدت زمان کار مشخص در ماه مه، موجی از اعتراض‌ها و اعتصاب‌ها با شرکت صدها هزار نفر سراسر این کشور را فراگرفت. معترضان در مدت بسیار کوتاهی رادیکالیزه و سیاسی شدند و از جمله دست به اقداماتی برای آزاد کردن زندانیان سیاسی زدند. مدت زمان کوتاهی پس از آن حاکمان در قدرت با حمایت تانک‌های شوروی با خشونت معترضان را سرکوب کردند. به نظر می‌رسید که پس از مرگ دیکتاتور شوروی ژوزف استالین و فرایند «استالین زدایی» مطرح‌شده در سخنرانی محرمانه‌ی نیکیتا خروشچف در کنگره‌ی حزب در سال ۱۹۵۶ وضعیت جدیدی در اروپای شرقی به وجود بیاید. خروشچف مدعی شد که استالین از «مبانی روشن و صریح لنین» منحرف شده بود و به «ترور گسترده‌ای» دست زد «که دلایل جدی نیز برای آن وجود نداشت». در سال ۱۹۵۳/۵۴ در وضعیت سیاسی نسبتاً آرامی که پس از مرگ استالین به وجود آمده بود، در اردوگاه‌های کار اجباری در *Noril'sk, Workuta* و *Kingir* شورش شد. این شورش‌ها باعث شدند که چند سال بعد اکثر «اردوگاه‌های گولاک» بسته شوند. اما همچنین خیزش‌های اعتراضی در بسیاری از شهرها مختلف شکل گرفتند، برای نمونه در ۱۹۶۲ در شهر *Novostscherkassk* که کارگران پس از کاهش دستمزدها و افزایش قیمت‌ها خط راه‌آهن پرتردد را بلوکه و مرکز شهر را اشغال کردند. نیروهای سرویس امنیتی شوروی کاگب، این خیزش اعتراضی را سرکوب کردند. براساس آمار رسمی ۲۶ نفر کشته شدند. به تدریج این‌گونه اشکال اعتراضی خصلت سازمان‌یافته‌ای پیدا کردند. به‌طور مثال در سال ۱۹۷۸ اتحادیه‌های آزاد متحد توسط ولادیمیر کلبانف، کارگر معدن تأسیس شد، پس از درهم‌شکسته‌شدن این تشکل، انجمن آزاد کارگران متخصص شکل گرفت. اما چنین تشکل‌هایی در شرایط سرکوب موجود نقشی حاشیه‌ای داشتند.

در ماه مه ۱۹۵۶ در مجارستان اعتراض‌های کارگری به‌خصوص در پوزان صورت گرفت، این اعتراضات با وجود عدم گسترش نسبی، سرآغاز زنجیره‌ای از خیزش‌های درازمدت شدند که شبکه‌ی شکل گرفته در این خیزش‌ها برای براندازی حکومت همواره نقش برتری ایفا می‌کرد. در اواخر اکتبر ۱۹۵۶ قیام وقتی شروع شد که هزاران دانشجو - با الهام از انقلاب ۱۸۴۸ - به طرف بوداپست راه‌پیمایی کردند که منجر به درگیری خشونت‌بار با نیروهای حفاظتی پلیس شد. در روزهای بعد این اعتراض‌ها به تمام نقاط این کشور گسترش پیدا کرد. دولت سقوط کرد و شوراها ایجاد شدند و تلاش کردند که کنترل بعضی از مناطق را برعهده بگیرند، زندانیان سیاسی آزاد شدند و طرفداران شوروی اعدام شدند/ دولت جدید سرکارآمد که بدواً به نظر می‌رسید که قصد دارد مطالبات معترضان را عملی کند، اما پس از مدتی با حمایت نیروهای ارتش شوروی به سرکوب خونین معترضان دست زد. دیگر وقتی که بی‌ثمر بودن ادامه‌ی مقاومت آشکار شده بود، تقریباً ۲۰۰ هزار نفر از مجارستان به غرب اروپا فرار کردند.

بحران اقتصاد با برنامه از سال ۱۹۶۳ که تا اندازه‌ای به آزادسازی در چکسلواکی منجر شده بود، پنج سال بعد به «بهار پراگ» ختم شد. در ماه مارس ۱۹۶۸ الکساندر دوبچک اصلاح‌طلب جای دبیرکل قدیمی حزب آنتونین نووتنی را گرفت. سانسور برداشته شد، و حزب کمونیست برنامه‌ای عملی را پذیرفت که در آن از جمله جدایی حزب از دولت، انتخابات مخفی، حق خودگردانی هر دو ملت (چک و اسلواکی) همچنین آزادی تجمعات و احزاب و اصلاحات اقتصادی مطالبه شده بودند. در ماه‌های پس از آن شور و شوق برای اصلاحات سیاسی و فرهنگی مورد توجه جهانی قرار گرفت، اما در اوت ۱۹۶۸ با لشکرکشی ارتش‌های «کشورهای سوسیالیستی برادر» (اتحاد جماهیر شوروی، مجارستان، لهستان، جمهوری دموکراتیک آلمان و بلغارستان) این جنبش سرکوب شد. با این‌حال دگراندیشان مخفیانه فعال بودند. آن‌ها در ژانویه ۱۹۷۷ - به مناسبت مصوبات هلسینکی در سال ۱۹۷۵ («اهمیت جهانی حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین») که دولت چکسلواکی نیز آن را امضا کرده بود - جنبش منشور ۷۷ را تأسیس کردند که از نقض حقوق بشر انتقاد می‌کردند و از حمایت سراسری برخوردار شدند.

لهستان در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ به مرکز ثقل جنبش‌های اعتراضی بدل شد. در ماه مارس ۱۹۶۸ اعتراض‌های گسترده‌ی دانشجویی شکل گرفتند که دولت آن‌ها را با شدت هرچه تمام‌تر سرکوب کرد، این سرکوب با تبلیغات یهودی‌ستیزانه‌ای همراه بود که باعث مهاجرت هزاران یهودی روشنفکر شد. افزایش قیمت‌ها در سال ۱۹۷۰ در شهرهای ساحلی دریای بالتیک (گرانسک، شچچین) باعث خیزش‌ها، درگیری‌های خیابانی، اشغال کارخانه‌ها و در نهایت به سقوط دبیرکل حزب ولادیسلاو گومولکا انجامید. در ژوئن ۱۹۷۶ واکنش به برنامه‌ی جدیدی برای افزایش قیمت‌ها اعتصاب‌ها، تظاهرات و تخریب ریل‌های راه‌آهن بود؛ ظرف مدت ۲۴ ساعت دولت از برنامه‌هایش برای افزایش قیمت‌ها عقب‌نشینی کرد. در همین سال کمیته‌ای برای دفاع از کارگران (KOR) تأسیس شد که به سرعت به هسته‌ی تشکیلات نوین مستقل کارگری بدل شد.

نحیف شدن اقتصاد لهستان از سال ۱۹۷۹ علت سمت‌گیری جدی‌تر دولت به اقتصاد بازار بود که باعث بروز تضادهای اجتماعی شد. کارگران شهرهای مختلف با اعلام عرضه‌ی گوشت بسیار مرغوب فقط در فروشگاه‌های ویژه به اعتصابی دست زدند که شش هفته ادامه پیدا کرد. از ماه اوت کمیته‌های اعتصاب بین کارخانه‌های مختلف (MKS) تشکیل شدند که در هفدهم سپتامبر ۱۹۸۰ اتحادیه‌ی مستقل همبستگی را تأسیس کردند و لخ والسا کارگر صنایع کشتی‌سازی را به‌عنوان دبیرکل این اتحادیه انتخاب کردند. همبستگی در مدت بسیار کوتاهی گسترش بسیار زیادی پیدا کرد و میلیون‌ها نفر به عضویت آن درآمدند. دولت بیش از پیش تحت فشار قرار گرفته بود؛ همزمان، مدیریت بدهی‌ها مستلزم کاهش عظیم مخارج دولت بود. به همین دلیل در سپتامبر ۱۹۸۱ حکومت نظامی برقرار و اتحادیه‌ی همبستگی غیرقانونی اعلام شد. این اتحادیه تضعیف شد اما به فعالیت مخفی خود ادامه داد. سنت‌های مبارزات اعتراضی مختلف از سال‌های اواخر دهه‌ی ۷۰ با بروز خطر از کنترل خارج شدن مشکلات اقتصادی کشورهای «سوسیالیستی» دوباره به کار گرفته شدند. سرکوب سیاسی پس از آن که میخائیل گورباچف در مارس ۱۹۸۵ دبیرکل حزب در شوروی شود کاهش پیدا کرد و فضا برای کنش‌های مستقل در ا.ج.ش. و دیگر کشورهای اروپای شرقی به وجود آمد. همبستگی در آوریل ۱۹۸۹ قانونی شد و در اوت همین سال به مهم‌ترین حزب دولت ارتقا پیدا کرد. همچنین در دیگر کشورهای اروپای شرقی بین سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ تغییرات عمیق سیاسی، بیش‌تر بر بستر اعتراض‌های شهروندان و مبارزات کارگران صورت گرفت. تقویت تأثیرات بازار پس از این تغییرات از اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ در بسیاری از کشورهای «سوسیالیستی» سابق به فجایع اقتصادی و شکل‌گیری مبارزات جدید، برای نمونه مبارزات کارگران معادن در روسیه و اوکراین منجر شد.

سخن آخر

اعتراض اجتماعی بخشی اساسی از تاریخ اروپا است. دلایل و تأثیرات اعتراض‌های اجتماعی می‌توانند بسیار متفاوت باشند. سه مؤلفه که در عین حال نیروی پیش‌برنده‌ی اعتراض‌ها هم هستند، همواره بروز می‌کنند: مطالبه‌ی حداقلی از امنیت اجتماعی، حفظ استانداردهای معین برابری اجتماعی، و پذیرش و به رسمیت شناختن خود اعتراض‌ها و خیزش‌ها. بسیاری از جنبش‌های اجتماعی شکست خوردند، و فقط شمار نسبتاً کمی از آن‌ها موفقیت‌آمیز بودند. اما شکست‌ها نیز در درازمدت می‌توانند برای شورشیان «بارآور» باشند، این شکست‌ها نه فقط درس‌های تاکتیکی و سازمانی را به همراه داشته‌اند، بلکه هشدار می‌دهد که به صاحبان قدرت هستند که پای‌شان را از مرزهای معینی فراتر نگذارند. انسان‌ها از طریق مقاومت «کنش مستقیم و مستقل» را که برای جامعه‌ای دموکراتیک ضروری است یاد می‌گیرند. (ارنست بلوخ)

منبع:

(این مقاله اولین بار تحت عنوان «اعتراض اجتماعی» در Markus Cerman et al. (Hrsg.) اقتصاد و جامعه. اروپا از ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰، وین ۲۰۱۱، منتشر شد که در متن زیر که ترجمه شد فصل‌هایی از آن خلاصه شده است.)

Beiträge zur Geschichte einer pluralen Linken

Heft 3 Bewegungen, Parteien, Ideen

Rosa-Luxemburg- Stiftung

منابع

Berger, Stefan/Broughton, David, Hrsg. (1995): The Force of labour. The Western European Labour Movement and the Working Class in the Twentieth Century. Oxford/New York/München.

Blicke, Peter (1981): Die Revolution von 1525. München/Wien.

Blicke, Peter (2006): Der Bauernkrieg. Die Revolution des Gemeinen Mannes. München.

Broué, Pierre/Témime, Emile (1987): Revolution und Krieg in Spanien. Geschichte des Spanischen Bürgerkriegs. Frankfurt a. M.

Carsten, Francis L. (1973): Revolution in Mitteleuropa, 1918-1919 Köln.

Cohn, Norman (2007): Apokalyptiker und Propheten im Mittelalter. Tübingen/Basel.

Engelmann, Roger/Kowalczyk, Ilko S., Hrsg. (2005): Volkserhebung gegen den SED-Staat. Eine Bestandsaufnahme zum 17. Juni 1953. Göttingen.

Gailus, Manfred/Volkman, Heinrich, Hrsg. (1994): Der Kampf um das tägliche Brot. Nahrungsmangel, Versorgungspolitik und Protest 1770-1990- Opladen.

Geary, Dick, Hrsg. (1989): Labour and Socialist Movements in Europe before 1914. Oxford/New York/München.

Gilcher- Holthey, Ingrid (2001): „Die Phantasie an die Macht“: Mai 68 in Frankreich. Frankfurt a. M.

Jochheim, Gernot (1977): Zur Geschichte und Theorie der europäischen antimilitaristischen Bewegung 1900-1940. In: Friedenanalysen für Theorie und Praxis 4. Frankfurt a. M.: 27-49.

- Kern Thomas (2008): Soziale Bewegungen: Ursachen, Mechanismen. Wiesbaden.
- Lis, Catherina/Lucassen, Jan/Soly, Hugo (1994): Before the Unions. Wage Earners and Collective Action in Europa, 1300-1850. In: International Review of Social History, Beiheft 39.
- Lomax, Bill (1976): Hungary 1956. London.
- Pieper, Ernst (1990): Der Aufstand der Ciompi. Berlin.
- Raschke, Joachim (1987): Soziale Bewegungen. Ein historisch-systematischer Abriß. Frankfurt a. M.
- Schlögel, Karl (1984): Der renitente Held. Arbeiterprotest in der Sowjetunion 1953-1983. Hamburg.
- Soboul, Albert (2000): Kurze Geschichte der Französischen Revolution. Berlin.
- Tarrow, Sidnay (1998): Power in Movement: Social Movements and Contintious Politics. Cambridge.
- Tatur, Melanie (1989): Solidarność als Modernisierungsbewegung. Sozialstruktur und Konflikt in Polen, Frankfurt a. M.
- Tilly, Charles (1993): Die europäischen Revolutionen. München.
- Tilly, Charles (2004): Social Movements. 1768-2004. Boulder.
- Van der Velden, Sjaak u. a., Hrsg. (2007): Strikes Around the World, 1968-2005. Case-studies of 15 Countries. Amesterdam.

